

252630

Buhunnasr (021067)  
Nemrod (140328)

# The Lineaments of Islam

Studies in Honor of Fred McGraw Donner

Edited by  
Paul M. Cobb

24 Temmuz 2017

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	252630
Tas. No:	297-09 LİN.1

MADE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA CELEN DOKÜMAN



BRILL

LEIDEN · BOSTON  
2012

NARRATIVES OF VILLAINY:  
TITUS, NEBUCHADNEZZAR, AND NIMROD IN THE  
HADĪTH AND MIDRASH AGGADAH

Shari L. Lowin

Much has been written on the similarities between the narratives of the shared founding fathers of Judaism and Islam. After all, these founding fathers—Abraham, Isaac and Ishmael, King David and others—serve as the paradigms upon which adherents of both traditions model themselves, their religious philosophy, and ultimately their relationships to one another and to God. Importantly, the *hadīth* and *midrash aggadah*, the repositories of these narratives, share information not only on the heroes who serve as models for proper imitative behavior, but also on the evil villains who are excoriated. Thus adherents learn not only what behavior to imitate and value but also from which practices, attitudes, and conduct one should distance oneself and condemn. Fascinatingly, despite their desire to identify themselves as separate religious traditions and value systems, Judaism and Islam tell many of the same stories about the same ancestors and their shared villainous foils.

Perhaps because of these largely unavoidable similarities, in studies on these Islamic and Jewish extra-Scriptural narrative expansions<sup>1</sup>—*hadīth* and *midrash aggadah*—early scholars often all too quickly jumped to conclusions. When Jewish and Muslim narratives relate similar stories about their shared forefathers, we find scholars frequently asserting that the younger tradition, Islam, has lifted the narrative from the elder, Judaism. Differences between the two versions are often attributed to Muslim mistakes, confusion, or flights of Arab fancy. Such a practice constitutes an injustice to the inherent creativity of the Muslim tradition, as well as to the complex, often symbiotic, relationship between the narrative traditions of Islam and Judaism.

The current study presents a comparative examination of one particularly intriguing motif appearing in both the Jewish and Islamic extra-Scriptural corpora: the attempt by a pagan king to kill God and the

<sup>1</sup> For more on this term, see James L. Kugel, *In Potiphar's House: The Interpretive Life of Biblical Texts* (Cambridge: Harvard University Press, 1990), 3–6.

261-296

Dokü.  
Buhtunnasr.

(الْحَيَاتُ نَقَرٌ - ابْنُ الصَّنَوِي)  
Cevâlikî, el-Muarreb, 80-81 (tahkik  
Ahmed Muh. Sâkir).

Buhtunnasr

Maverdî, A'lâmü'n-nübüvve, s. 95  
DIA Ktp 297-43  
MAV. A

KLA  
DIT

BUHTUNNASR

297-9  
SAZ-K

Arais - 265 v.d.

-BUHTUNNASR-

297.9. VER. 7.

Tetimme - I, 44 v.d.

Buht-Nasr

Hemedânî, Tesbit, II, 353

-Buhtunnasr

8 SUBAT 1994

+ Schützinger, Heinrich: Die arabische Legende von Nebukadnezar und Johannes dem Täufer. In: Der Islam 40.1965. S. 113-141.

*Handwritten signature*

-BUHTUNNASR-

297.9. VER. 7.

Tetimme - I, 60 v.d.

PAULINY, J. Buhtunnasr's Feldzug gegen die Araber. *Asian and African studies* [Bratislava] 8(1972), pp. 91-94.

BUHTUNNASR

8 AGUSTOS 1992  
MAREK KUCERA  
SONBA ILL. LANGSTRA

EMNAYABTESI  
BUHTUNNASR

El-Mufassal I, 349 v.d.

953  
Ali. un

# دشنامه جهان اسلام، (۲)، تهران، ۱۳۷۵

IRCICA 36492

بُخْتَنْصَر

۳۹۸

است. از گفته آن جغرافیایانویسان چنین برمی آید که دریاچه بختگان در هزارسال پیش از این وسعت بیشتری داشته است.

منابع: ابن بلخی، فارس نامه، چاپ گی لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران ۱۳۶۳ ش؛ ابن حوقل، کتاب صورة الارض، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۶۷؛ ابن خردادبه، کتاب المسالك والممالك، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ ابراهیم بن محمد اصطخری، کتاب مسالك الممالك، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ همان، ترجمه فارسی قرن پنجم/ششم هجری، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۶۸ ش؛ ایران. وزارت جهادسازندگی. واحد آثار و برنامه ریزی، فرهنگ اقتصادی دهات و مزارع استان فارس (۱)، تهران ۱۳۶۰ ش؛ ایران. وزارت دفاع. اداره جغرافیائی ارتش، فرهنگ جغرافیائی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران، ج ۱۰۴: نیریز، تهران ۱۳۶۲ ش؛ ایران. وزارت نیرو، طرح جامع آب کشور: منابع آب سطحی در حوزه های آبریز رودخانه های طشک، بختگان، بهارلو، شاپور و دالکی، تهران ۱۳۶۹ ش؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بارتولد، حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، کابل ۱۳۴۲ ش؛ همان، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش؛ حسینعلی رزم آرا، فرهنگ جغرافیائی ایران (آبادیها)، ج ۷: استان هفتم (فارس)، تهران ۱۳۵۵ ش؛ سازمان جغرافیائی کشور، نقشه عملیات مشترک زمینی شیراز، تهران ۱۳۵۴ ش؛ همو، نقشه عملیات مشترک زمینی نیریز، تهران ۱۳۴۸ ش؛ سازمان حفاظت محیط زیست، پناهگاه حیات وحش بختگان، تهران ۱۳۶۳ ش؛ همو، پناهگاه حیات وحش بختگان (نقشه)، تهران ۱۳۵۵ ش؛ حسن بن حسن فسائی، تاریخ فارسنامه ناصری، چاپ سنگی تهران ۱۳۱۳؛ مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، تهران ۱۳۱۰-۱۳۱۱ ش؛ گی لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۶۷ ش؛ مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، فرهنگ آبادیهای کشور: شهرستان استهبان، تهران ۱۳۶۸ ش؛ همو، سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، فرهنگ آبادیهای کشور: شهرستان شیراز، تهران ۱۳۶۸ ش؛ همو، سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، فرهنگ آبادیهای کشور: شهرستان مرودشت، تهران ۱۳۶۸ ش؛ همو، سرشماری عمومی و نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، فرهنگ آبادیهای کشور: شهرستان نیریز، تهران ۱۳۶۸ ش؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ ووستنفلد، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۳، چاپ اگست تهران ۱۹۶۵.

/ خسرو خسروی /

**بُخْتَنْصَر** (بُخْتَنْصَر)، پادشاه بابل، ویران کننده بیت المقدس و اسیر سازنده قوم یهود. این نام که در اصل بابلی است و در زبان عبری به صورت نَبوکد نَصَر درآمده (کتاب دانیال نبی، ۱:۱)، در زبان عربی تغییر یافته و در منابع اسلامی بُخْتَنْصَر شده است (برای نامهای دیگر - طبری، ۱۳۸۲ -

۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۳۸؛ ثعالبی، ص ۲۴۴؛ مسعودی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ حمزه اصفهانی، ص ۳۶؛ حمدالله مستوفی، ص ۹۱). از تاریخ تولد او اطلاعی در دست نیست، اما می دانیم که در فاصله سالهای ۶۰۵-۵۶۲ ق م (جودائیکا، ذیل «نَبوکد نَصَر») حکومت می کرده است. پدرش، نَبوکلسر، پس از آنکه آمی تیدا دختر هوخشتره پادشاه ماد را به همسری بختنصر برگزید، با دولت ماد متحد شد (دیاکونف، ص ۲۷۶) و امپراتوری آشور را شکست داد و بخش غربی امپراتوری آشور، سوریه، فلسطین و مصر سهم دولت بابل شد (ادی شیر، ج ۱، ص ۱۴۰). پس از این شکست، نِخائو پادشاه مصر، که مطیع دولت آشور بود، با یوشیا پادشاه یهود هم پیمان شد و به سرزمینهایی که بابل تصرف کرده بود تاخت و تاکنار فرات پیش رفت. نَبوکلسر، بختنصر را مأمور مقابله با او کرد. آن دو در گرگمیش (کتاب ارمیاء نبی، ۲:۴۶-۳) - قسمت علیای رود فرات - (دوران، ج ۱، ص ۲۶۵) جنگیدند و بختنصر به سوریه و فلسطین دست یافت. وی پس از درگذشت پدر (۶۰۵ ق م) بر تخت نشست (ادی شیر، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۱). در آغاز فرمانروایی او، در عیلام و پارسوا شورشهایی در گرفت که با چیرگی سپاهیان ماد بر آن منطقه، پایان یافت. پس از آن، بختنصر بیشتر نظر خود را به مناطق غربی امپراتوری بابل معطوف داشت، زیرا نِخائو دوباره بر ضد او قیام کرده و یهوایقیم (یهویا کین) از فرمانبرداری بختنصر سر باز زده بود. بختنصر برای سرکوب آنان سپاه فرستاد، یهوایقیم نخست فرمان برد، اما دوباره سر به شورش برداشت، ولی اندکی بعد درگذشت و پسرش یویاحین جانشین او شد. بختنصر در ورش به اورشلیم، یویاحین را اسیر و به بابل تبعید کرد و صدقیا را به حکومت برگزید (ادی شیر، همانجا).

پس از بازگشت سپاه بابل، یهودیان به رغم مخالفت ارمیاء دیگر بار شورش کردند و با دولت فنیقیه بر ضد بابلیان هم پیمان شدند و ارمیا را به دلیل مخالفت آزار و شکنجه دادند (کتاب ارمیاء نبی، ۱:۲۳-۴، ۱:۲۴-۲، ۸:۲۵-۹، ۸:۲۷، ۲:۳۲، ۲:۳۷، ۶:۳۸؛ ادی شیر، ج ۱، ص ۱۴۳). این بار بختنصر، بیت المقدس را محاصره کرد و به آتش کشید. مردم بسیاری از بیماری و گرسنگی جان دادند و گروهی نیز به اسارت برده شدند و شهر ویران شد (روتن، ص ۱۶۶؛ حمزه اصفهانی، ص ۳۶؛ مسکویه، ج ۱، ص ۷۹). بختنصر پس از این پیروزی، مصر را نیز ضمیمه متصرفات خود کرد (روتن، ص ۱۶۶) و آنگاه به بابل بازگشت و با احداث باغهای معلق و آثار دیگر در آبادانی آن کوشید. بختنصر پادشاهی جنگجو، کشورگشا و در عین حال دیندار بود و بابلیان در دوره فرمانروایی او با عصر جدیدی از

یهوایقیم به روایتی در این بیکار اسیر و به بابل تبعید شد؛ ولی اسارت یهود پس از حمله دوم بختنصر رخ داد که طی آن وی یهوایکین پسر و جانشین یهوایقیم و بسیاری از یهودیان را گرفته، به بابل فرستاد و صدقیا را پادشاه یهود گردانید (دوم تواریخ ایام، ۳۶: ۵-۷؛ دوم پادشاهان، ۲۴: ۱-۱۷؛ یوسفسوس، VI/209-211؛ رو، 316؛ ابن عبری، ۶۹؛ جودائیکا، XII/913؛ قس: دوم تواریخ ایام، ۳۶: ۱۰-۱۳). با اینهمه، تلاش صدقیا برای شورش، بختنصر را به تدارک حمله دیگری به اورشلیم برانگیخت. وی این بار صدقیا را نیز اسیر کرد (۵۸۶ق م) و هزاران یهودی دیگر را تبعید، یا واداره گریز به مصر کرد و حصارهای شهر را ویران ساخت و پادشاهی یهودا را منقرض گردانید (دوم پادشاهان، ۲۴: ۲۰-۲۵؛ دوم تواریخ ایام، ۳۶: ۱۸-۲۰؛ کتاب ارمیا، ۳۹: ۹-۱۰؛ رو، 316-317؛ شولتنس، ۲۵۴-۲۵۷). تسخیر صور پس از چند سال محاصره، و نیز لشکرکشی به مصر از دیگر فعالیت‌های بختنصر در سرزمینهای غربی قلمرو اوست (رو، 317). با آنکه وی زمانی نقش میانجی میان ایران و لیدی (لودیا) را برعهده گرفت، ولی خود از قدرت روبه تزايد مآدها بیمناک شد و بر استحکامات بابل افزود و حصارهای بر گرد آنجا ساخت که «دیوار مادی» نام گرفت (همانجا؛ دیاکونف، 319-321؛ کامرون، 220-221؛ الدر، 81).

برایه برخی روایات پهلوی، لهراسب کیانی، بختنصر را در حمله به اورشلیم همراهی می‌کرد. این گزارش از نخستین موارد تطبیق داستانهای ایرانی با روایات تورات و تلمود تلقی گردیده که نمونه‌های دیگری نیز از آن در منابع عصر اسلامی آمده است. مثلاً گاه بختنصر را پسر عموی لهراسب، و زمانی نبیره رستم خوانده‌اند و حتی او را با کیکاووس تطبیق داده، و آورده‌اند که بختنصر از سوی لهراسب اسپهبد سرزمینهای غرب دجله از اهواز تا روم شد و به فرمان همو اورشلیم را ویران کرد. بنابراین همین گزارشها، وی پس از لهراسب روزگاری را هم در خدمت گشتاسب و سپس بهمن سپری کرده بود (طبری، تاریخ، ۵۳۸/۱، ۵۴۱؛ ابوعلی مسکویه، ۲۶/۱-۲۷؛ حمزه، ۲۷؛ مافروخی، ۲۲؛ مجمل التواریخ، ۵۰، ۴۳۶؛ دینوری، ۲۳؛ تاریخ سیستان، ۳۴؛ بیرونی، ۱۱۱؛ ثعالبی، ۲۴۴؛ سعودی، ۶۰/۱، ۶۱، ۲۲۸؛ مقدسی، مطهر، ۱۱۵/۳؛ کریستن سن، ۳۷، ۱۵۶). در عهد عتیق نیز بارها از بختنصر یاد شده، و دانیال نبی او را «پادشاه پادشاهان» خوانده است (کتاب دانیال، ۲: ۳۷؛ درباره خوابهای بختنصر و تعبیر آنها توسط دانیال، نک: همان، ۱: ۲-۴۹؛ ۱: ۴-۲۸؛ ابن عبری، ۷۳-۷۶؛ ابوالفتوح، ۱۸۲/۱۲-۱۸۳؛ مقدسی، مطهر، همانجا؛ نیز نک: شولتنس، ۲۷۸-۲۸۰).

در تفاسیر قرآن کریم، به ویژه تفسیر سوره اسراء از بختنصر، گاه به عنوان یکی از دو کافری که پادشاهی سراسر زمین را یافت، یاد شده است (طبری، تفسیر، ۲۴/۱۵-۳۴؛ ابوالفتوح، ۳/۴، ۱۱-۱۳، ۱۶۳/۱۲-۱۶۴، ۱۶۴-۱۷۴؛ میبیدی، ۷۳۵/۵؛ سوراآبادی، ۲۰۸-۲۱۰؛ نیشابوری، ۳۶۰-۳۶۱).

از آثار و ابنیه معروف و منسوب به بختنصر، مشهورتر از همه

مآخذ: «آداب و رسوم و اعتقادات عامه»، ایرانشهر، تهران، ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م، ج ۱؛ آقاجمال خوانساری، محمد، عقائدالنساء، به کوشش محمود کتیرایی، تهران، ۱۳۴۹ش؛ افندی بایزیدی، محمود، آداب و رسوم کردان، به کوشش الکساندر زابا، تهران، ۱۳۶۹ش؛ انجوی شیرازی، ابوالقاسم، زمستان، تهران، ۱۳۵۴ش؛ بلعی، محمد، تاریخ، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۵۳ش؛ بلوکباشی، علی، «چهارشنبه سوری»، هنر و مردم، تهران، ۱۳۴۶ش، ش ۵۳ و ۵۴؛ پورکریم، هوشنگ، «آیین چهارشنبه سوری در ایران»، همان، ۱۳۴۸ش، ش ۷۷ و ۷۸؛ پولاک، یاکوب‌آواد، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۱ش؛ داعی‌الاسلام، محمدعلی، فرهنگ نظام، تهران، ۱۳۶۲ش؛ ذاکرزاده، امیرحسین، سرگذشت تهران، ۱۳۷۳ش؛ سعدی، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۸ش؛ سنایی، حدیقه الحقیقه، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۹ش؛ شریعت‌زاده، علی اصغر، فرهنگ مردم شاه‌رود، تهران، ۱۳۷۱ش؛ شکرزاده، ابراهیم، عقاید و رسوم مردم خراسان، تهران، ۱۳۶۳ش؛ شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، ۱۳۶۷ش؛ همو، طهران قدیم، تهران، ۱۳۷۱ش؛ صفی‌نژاد، جواد، طالب آباد، تهران، ۱۳۵۵ش؛ فقییری، ابوالقاسم، ترانه‌های محلی، شیراز، ۱۳۴۲ش؛ قرآن کریم؛ کتیرایی، محمود، از خشت تا خشت، تهران، ۱۳۷۸ش؛ مجیدی کرابی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای ممسنی، تهران، ۱۳۷۱ش؛ معین، محمد، مزدیسنا و ادب فارسی، تهران، ۱۳۳۸ش؛ مولانا، غلامرضا، تاریخ بروجرد، ۱۳۵۳ش؛ نفیسی، سعید، «چهارشنبه سوری»، مهر، تهران، ۱۳۱۳ش، س ۱، ش ۱۱؛ نفیسی، علی‌اکبر، فرهنگ، تهران، ۱۳۱۸ش؛ وکیلیان، احمد، رمضان در فرهنگ مردم، تهران، ۱۳۷۰ش؛ وندیداد، ترجمه محمدعلی حسینی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ق/۱۹۴۸م؛ هدایت، صادق، نیرنگستان، تهران، ۱۳۱۱ش؛ همایونی، صادق، آداب و رسوم مردم شیراز، شیراز، ۱۳۵۳ش؛ نیز:

Chardin, Voyages, Paris, 1811; Iranica; Massé, H., Croyances et coutumes persanes, Paris, 1938.  
جعفر اسحاقی تیموری

### بختنَصْر (حک ۶۰۴ یا ۶۰۵-۵۶۲ق م)، دومین فرمانروای کلدانی

بابل و فرزند نبولسّر. در بابل پادشاه دیگری نیز به همین نام وجود داشته، ولی مراد از بختنصر به طور مطلق همین بختنصر دوم است (برای صورتهای مختلف این نام در اکدی، عبرانی و سریانی، نک: جودائیکا، XII/911؛ کتاب دانیال، ۱: ۱؛ هاکس، ۸۷۱؛ ابن عبری، ۷۳). این نام در برخی منابع عبری به شکل بخت النصر نیز آمده است. ایرانیان آن را به صورت بوخت (بخت) نرسی (نرسه)، و محرف آن به شکل «بخترشه» و «بت نرسه» آورده‌اند (دینوری، ۲۲؛ مقدسی، مطهر، ۹۳/۳؛ ابوعلی مسکویه، ۲۶/۱؛ تاریخ سیستان، ۳۴؛ طبری، تاریخ، ۵۳۸/۱، ۵۴۱؛ ثعالبی، ۲۴۴؛ ابن بلخی، ۴۸؛ مجمل التواریخ...، ۴۳۶؛ مافروخی، ۲۲؛ معین، ۸۵).

پس از سقوط آشور و تقسیم قلمرو آن میان مادها و بابلیان، چون مصریان سوریه و فلسطین را تسخیر کردند، نبو پلسر پسر خود بختنصر را مأمور جنگ با مصر کرد (۶۰۷ق م). بختنصر در نبرد کرکیش، فرعون مصر به نام نیکور را درهم شکست و سوریه و فلسطین را گرفت. در این میان نبو پلسر درگذشت و بختنصر از جنگ باز ایستاد و بی درنگ به بابل بازگشت و بر تخت نشست (کتاب ارمیا، ۴۶: ۲؛ کامرون، 215-216؛ رو، 314-315؛ دیاکونف، 300، 316). در این دوره کشمکش میان بابلیان و مصریان با لشکرکشی مجدد بختنصر به متصرفات مصر شدت گرفت و آنگاه که یهوایقیم شاه یهود، به رغم توصیه ارمیای نبی، بر ضد بابل با مصر متحد شد، بختنصر درنگ نکرد و در ۵۹۷ق م، اورشلیم را گرفت.

## Nabuchodonosor, Arpakšad und Darius

Untersuchungen zum Buch Judit

von CLAUS SCHEDL, Mautern/Steiermark

Wenn man versucht, das im Buch Judit schlicht und mit großer Kunst Erzählte in den Rahmen der altorientalischen Geschichte einzubauen, stößt man auf schier unlösbare Widersprüche. Liest einer den Namen Nabuchodonosor, so denkt der naive Leser sofort an Nebukadnezar II. (604—562), den Bauer des babylonischen Weltreiches und Zerstörer Jerusalems. Im Buch Judit wird er aber König der Assyrer genannt mit der Residenz in Ninive, der großen Stadt (1,1). Nun war Ninive schon 612 derart zerstört worden, daß es sich nicht mehr erhob. Ferner ist eine Belagerung Bethulias weder aus anderen biblischen noch außerbiblischen Quellen belegbar. Sind demnach Nabuchodonosor, Ninive, Judit, Bethulia bloß Decknamen für andere geschichtliche Personen und Orte, die es wirklich gegeben hat, oder tatsächlich nur Symbolnamen in einer allegorischen Erzählung? Bevor wir uns zu diesen Ausweichlösungen<sup>1</sup> bekennen, versuchen wir nochmals, die geschichtlichen Aussagen und Andeutungen wörtlich zu nehmen. Vielleicht ist dann das sich so ergebende Bild nicht so ungeschichtlich, wie es auf den ersten Blick erscheinenden möchte.

1. Wann spielt die Juditgeschichte? — Jedenfalls nicht in der Königszeit! In 4, 3 findet sich die Zeitangabe: "Sie (die Israeliten) waren eben aus der Gefangenschaft heimgekehrt, und erst kürzlich hatte das ganze Volk von Judäa Versammlung gehalten, und waren die Kultgeräte, der Altar und das Tempelhaus vor der Entweihe geheiligt worden." Die Heimkehr der Gefangenschaft begann mit dem Freilassungsdekret des Kyros. Dies weist in die Zeit nach 538. Als Haupt der Gemeinde in Jerusalem fungierte der Hohepriester Joakim (4, 6). Er war Sohn und Nachfolger des Hohenpriesters Josua, der mit der zweiten Heimkehrerkarawane nach Jerusalem gekommen war und dort den Kult wieder einrichtete (Esr 2, 2; 3, 2; 4, 3). In der Liste der Hohenpriester (Neh 12, 10) folgt auf Josua ebenfalls sein Sohn Jojakim. Aus dem Propheten Sacharjah (1, 7) erfahren wir, daß Josua im 2. Jahr des Darius noch lebte. Wann Josua starb und wann sein Sohn Joakim die Nachfolge als Hohepriester antrat, wissen wir nicht. Ein Ansatz um 520 wird nicht weit fehlgehen. Dabei ist aber keineswegs ausgeschlossen, daß Joakim bereits zu Lebzeiten seines Vater in die öffentlichen Ereignisse eingriff.

<sup>1</sup> E. HAAG, *Studien zum Buch Judith*. Seine theologische Bedeutung und literarische Eigenart. Trierer theol. Studien, Nr. 16, 1963 nimmt die symbolische Art des Buches Judith bereits als gegebene Tatsache hin.

Neben dem Hohenpriester entschied der Ältestenrat in Jerusalem (4, 8). Dieser Hinweis atmet ganz und gar die Zeit der Heimkehr und des Wiederaufbaus. Die Gerusie ist nicht erst unter Einfluß der hellenistischen Stadtverwaltung entstanden, sie bildete schon das Rückgrat der Ausgesiedelten in Babylonien; denn nach Bekanntgabe des Kyrosdekrets versammelten sich die Familienhäupter (Esr 1, 5), um die Heimkehr zu organisieren. Begreiflich, daß diese Instanz auch in der neu gewonnenen Heimat bei wichtigen Entscheidungen ihr Mitspracherecht anmeldete.

Nun schildert das Buch Judit eine äußerste nationale und religiöse Not, in der der Hohepriester und der Ältestenrat in Aktion traten. Was sie taten, setzt keineswegs voraus, daß ganz Samaria zum jüdischen Herrschaftsbereich gehörte, noch auch, daß Joakim als weltlicher Regent Befehle an die verschiedenen Städte erteilte. Wohl aber konnte man ihn die Seele des Widerstandes nennen; denn er sandte Boten und Briefe aus und rief zum Widerstand gegen den eindringenden Feind auf. Es wird nirgends erwähnt, daß er selber ein Heer organisierte. Die aufgezählten Orte sind entweder Straßfestungen oder Talsperren. Es ging vor allem darum, den Vormarsch auf Jerusalem zum Stehen zu bringen. Daß sich der Hohepriester an samaritanische Städte<sup>2</sup> — Samaria, Choba, Betomestaim und Bethulia — wandte, ist gerade in der Zeit vor 520 gut möglich, da damals das Schisma noch nicht vollzogen war. Die samaritanische Bevölkerung fühlte sich noch im Glauben eins mit den Rückwanderern und wollte sogar am Tempel in Jerusalem mitbauen. Dies setzt voraus, daß sie den Hohenpriester als religiöse Instanz anerkannten. Durch den Vormarsch des Holophernes, der Tempel und Götterhaine zerstörte, schien die kaum wiedergewonnene religiöse Freiheit bedroht. Der Aufruf Joakims erklärt sich rein aus seiner hohenpriesterlichen Stellung. Er setzt in keiner Weise die späteren politischen Verhältnisse, etwa der Makkabäerzeit, voraus. Dem Riesenheer des Feindes konnte keine ebenbürtige Macht entgegengeworfen werden, wohl aber mochte es aussichtsreich erscheinen, ihm auf dem Vormarsch soviel Hindernisse als möglich in den Weg zu legen. Daraus folgt, daß die Verlegung der Ereignisse in die Zeit des Hohenpriesters Joakim keine historische Unmöglichkeit wäre.

### 2. Wer war Nabuchodonosor?

G. BRUNNER hat hier einen neuen Weg gewiesen, der wert ist, weiterverfolgt zu werden, obwohl sein Buch "*Der Nabuchodonosor des Buches*

<sup>2</sup> Zur Identifizierung der genannten Orte vgl. vor allem FR. STUMMER, *Geographie des Buches Judith*. 1947; sowie J. SIMONS, *The Geographical and topographical Texts of the Old Testament*, 1959, §§ 1606, 1607, 1612.

Buddhanoor

or reliefs existed in several centres of Babylonia. The later 'accurate' copy in cylinder seal quoted (Frankfort CS, pl. XXXIa) is an OB seal re-used in the Mitannian period.

Ascending Sun god, etc.: one of the reasons for the popularity of Shamash was no doubt his position as the dynastic god of the kings of Babylon.

Figures with an inscription: already from Lugalanda in ED III there is a tendency to impress the inscription and this practice continued in the Akkadian period where the standard scene is composed to frame the inscription which is conceived as the centre of the seal design. In Ur III it is the normal procedure to impress only the inscription, also in the earlier part of the OB period—but there was never any reduction of the figures, and another explanation for the Figure-with-an-inscription must therefore be sought. It seems that in some cases the function of the inscription had changed. The Lamassi guard or pray to the inscription. Samsuiluna mentions two statues of Lama framing a statue, Ammiditana mentions two Lama statues who pray for the life of Ammiditana. In the Kassite period most seal inscriptions are prayers, in some cases accompanied by a single suppliant figure.

EVA MÖLLER

D. J. WISEMAN: *Nebuchadrezzar and Babylon: The Schweich Lectures 1983*. xii, 142 pp., 8 plates. London: Oxford University Press for the British Academy, 1985. £17.00.

The 1983 Schweich Biblical Archaeology Lectures by Professor Wiseman contain a mass of detailed information on Nebuchadrezzar, the Babylon of his time and the background or setting of the stories about him recounted in the biblical Book of Daniel.

The first of the three lectures is devoted to Nebuchadrezzar himself, covering his ancestry and family background, his accession and his political career, especially the military campaigns. Biblical evidence is included in the treatment particularly in connexion with the capture of Jerusalem. Indeed the biblical material is an important source, though Wiseman does not, of course, attempt any detailed critical assessment of it. Daniel is assumed to be a historical figure (p. 24) without more ado. However, the treatment is generally satisfactory apart from some confusion on the map on p. 14 showing the upper and middle Euphrates, where Kimuḫ, an important western control-point, is misplaced: Samsat, with which it is identified, is north-east of Carchemish around the bend in the Euphrates, not to the north-west.

Most of the volume's typographical and similar errors are concentrated in this chapter. Some are merely irritating—in a superficially fine OUP/British Academy product—while others actually confuse the argument. Pp. 2-3 create fearful confusion over the Hebrew, Aramaic and Greek forms of Nebuchadrezzar's name, while other names are spelled inconsistently (Chaldean/Chaldaean, Neco/Necho, Vogt/Voght). Elsewhere the punctuation is

unsatisfactory (e.g., p. 26, top and p. 27, bottom). The typesetting is poor: there is a rogue letter in the middle of nowhere (p. 38) and apparently the repertoire of characters did not extend to an Akkadian *h*. Footnote 101 is given as 10 and on p. 31 2 Kings 24:12 (bottom) should read 2 Kings 24:2 (as higher up).

Such problems are mostly left behind in the second chapter, the text which formed the basis of Wiseman's lecture on Babylon (though note Roxburgh/Roxburg (pp. 55, 59) and 'temple' for 'temple' (p. 64) and 'myhrr' for 'myrrh' (p. 59)). This is a fascinating account of the topography of the city based on a text called the *Topography of Babylon*, tin.tir.ki = *ba-bi-lu*, reconstructed by Dr. Andrew George in a Birmingham Ph.D. thesis. The famous gardens are located to the north of the palace area, though on the basis of logic rather than any specific evidence (cf. Wiseman, *Anatolian Studies*, 33, 1983, 140-1). The illustrations, maps and reconstruction drawings which accompany this chapter are superb. Comparison is made with the Old Testament from time to time. It may be noted that 1 Kings 8:63-6 refers principally to the dedication of the Jerusalem temple and the palace may not have been associated with the celebration (p. 73). On the other hand Wiseman could have mentioned that the raised processional way of Marduk (p. 63) is analogous to the highway of Yahweh in the wilderness in Isaiah 40:3 (cf. C. Westermann, *Isaiah 40-66*, 1969, 38 f.). Indeed, the general lack of interest in Second Isaiah (arising, presumably, from a unitary view of Isaiah) is a serious gap, since most scholars would locate the author in Babylon, probably shortly after Nebuchadrezzar's reign.

In the third lecture, where typographical errors are few (n. 79 missing, for 'vacinia' read 'vaticinia' p. 93), 'Cyrus' for 'Cyprus' (p. 104) and 'internment' for 'internment' (p. 115)), the main concern is the background of the Daniel tale. A good case is made for the authenticity of the background of the Daniel material, though no specific argument in favour of an early date of the book is put forward. Dealt with in more detail is the biblical presentation of Nebuchadrezzar (Nebuchadnezzar), especially his madness as predicted by Daniel. The usual view is that the biblical author, who may have been as late as the second century B.C., has confused Nebuchadrezzar with Nabonidus (Dan. 4), since Nabonidus is traditionally supposed to have become ill and demented and certainly abandoned Babylon in favour of Teima in northern Arabia. This tradition is well represented in the Qumran text called the *Prayer of Nabonidus*. Wiseman rightly casts doubt on whether Nabonidus really was mad, but there is no doubting his sojourn in Arabia. It seems likely that either the Qumran tradition is confused (mistakenly ascribing the illness to Nabonidus) or the Daniel tradition is wrong (mistakenly ascribing the illness and madness to Nebuchadrezzar). On balance it seems more likely that the Qumran tradition is historically correct and that the Book of Daniel is wrong: there is no extra-biblical evidence of Nebuchadrezzar having a seven-year illness as implied by the biblical text, while there is at least evidence that Nabonidus was subject to rages (*ANET*, 314[iv]) and he did abandon Babylon in

S. Erdem

BSOAS, c. LI (s.1), s. 121-122, 1988 (LONDON)

hebt, tyrannisch und hochmütig sind. Wir haben das Land zerstört, die Bewohner vernichtet und die Frauen und Kinder umgebracht. Ihr, die ihr noch am Leben seid, ihr werdet denen, die vorausgegangen sind, folgen und ihr, die ihr achtlos seid, werdet zu ihnen hingeführt werden. Wir sind die Armeen der Vernichtung, nicht die der Herrschaft; unser Ziel ist es, Rache zu nehmen, keiner kann nach unserem Reich trachten, unsere Gäste werden nicht ungerecht behandelt, unsere Gerechtigkeit in unserem Königreich ist bekannt. Wo gäbe es vor unseren Schwertern ein Entfliehen und für einen Flüchtigen ein Entrinnen.“

(S. 118) „Wir herrschen über Länder und Meere, Erde und Wasser; aus Furcht vor uns sind die Löwen unterwürfig, in unserer Hand sind Emire und Chalifen. Wir ziehen gegen euch, euch bleibt die Flucht, uns die Verfolgung.“

Vers<sup>19)</sup>: Lailā wird wissen, welche Schuld  
sie aufgenommen hat  
und was für einen Gegner  
sie im Prozeß haben wird.

Wir haben das Land verwüstet, die Kinder zu Waisen gemacht, die Bewohner vernichtet und sie Qualen kosten lassen. Die Christen in Damaskus sind stolz; sie haben das Kreuz erhoben, sind mit ihm über die Märkte gezogen, haben Wein, den sie mit sich führten, in Moscheen und Gebetshäusern vergossen und jeden, der das Kreuz sah, ohne sich zu seinen Ehren zu erheben, gefoltert<sup>20)</sup>. Die Ägypter hoben al-Malik al-Muzaffar Quṭuz<sup>21)</sup> auf den Sultansthron; sie versammelten sich und verlangten nach dem Scheich al-Islām ‘Izz ad-Dīn b. ‘Abd as-Salām. Zusammen mit Baibars al-Bunduqdārī<sup>22)</sup> kam er zu ihnen, um sie zum Kampfe anzuspornen und um sie zu trösten . . .“ (Lücke).

<sup>19)</sup> Konnte ich nicht nachweisen.

<sup>20)</sup> Parallel-Text bei ad-Dahabi, Duwal II, 123, 14—15.

<sup>21)</sup> So statt Quṭuz im Text.

<sup>22)</sup> Vierter Mameluken-Sultan der Bahriten-Dynastie, vgl. E I<sup>2</sup> I, 1158—60.

Der Islam, c. 40, S. 113-141, 1965 (BERLIN)

## Die arabische Legende von Nebukadnezar und Johannes dem Täufer

Von Heinrich Schützinger

### Vorwort

Bei einer Durchsicht der dem islamischen Überlieferer Ismā‘il as-Suddī zugeschriebenen Traditionen im Qur‘ānkommentar und im Geschichtswerk des Ṭabarī — eine Arbeit, die sich in der Weiterverfolgung eines in meiner Dissertation<sup>a)</sup> angeschnittenen Problems ergab, — fand ich eine Überlieferung, in der Nebukadnezar und Johannes der Täufer als handelnde Personen im Rahmen einer Geschichte auftreten.

Diese Zusammenstellung scheint bemerkenswert, nicht nur wegen der zeitlichen Differenz von mehr als einem halben Jahrtausend zwischen dem Leben der beiden genannten Personen, sondern auch wegen ihrer Zugehörigkeit zu einem unterschiedlichen — dem alttestamentlichen und dem neutestamentlichen — Überlieferungskreis.

Nachdem die oben genannten arabischen Werke noch eine Reihe den gleichen Stoff behandelnde, jedoch anderen Gewährsmännern zugeschriebene Erzählungen lieferten und mir die Vorarbeiten von M. Grünbaum<sup>b)</sup> und D. Sidersky<sup>c)</sup> zu Gesicht gekommen waren, schien es mir eine lohnende Aufgabe zu sein, eine spezielle, von den arabischen Quellen ausgehende Untersuchung vorzunehmen. Der Ausgangspunkt dafür ist die Überlieferung des Suddī.

### I. Eine Überlieferung des Suddī

#### A. Der Text

Sowohl in seinem Geschichtswerk<sup>1)</sup> wie auch im Qur‘ānkommentar<sup>2)</sup> gibt at-Ṭabarī (gest. 309 H. = 921/22) eine auf den Qur‘āninterpreten

<sup>a)</sup> Ursprung und Entwicklung der arabischen Abraham-Nimrod-Legende, Bonner Orientalistische Studien, Bd. 11, Bonn 1961.

<sup>b)</sup> Neue Beiträge zur Semitischen Sagenkunde, Leiden 1893, S. 237—40.

<sup>c)</sup> Les Origines des Légendes Musulmanes, Paris 1933, S. 139 u. 140.

<sup>1)</sup> Annales quos scripsit Abu Djafar Mohammed Ibn Djarir at-Ṭabari, ed. M. J. de Goeje, Leiden 1879—1901, Serie I, S. 714, Z. 1—S. 717, Z. 7.

<sup>2)</sup> *Tafsīr al-Qur‘ān*, Būlāq 1323—31 H. (1905—13), Bd. XV, S. 25, Z. 10—S. 26, Z. 13. (Im Anschluß an Sure 17, Vers 7.)

- Buhtunnasr

C.Ü. İlahiyat Fakültesi  
Dergisi

X/2 - 2006, 417-436, 81 sayı

## Yahudi Kaynaklarında Kral Tipolojileri: Nebukadnezar ve Koreş Örneği

Dr. Ali Osman KURT\*

### Özet

Bu makalede Yahudi olmayan iki kralın; Babil kralı Nebukadnezar ve Pers kralı Koreş'in, Yahudi literatüründeki yeri ele alınmıştır. Yahudi kaynaklarında bu iki yabancı kralla ilgili değerlendirmeler, Yahudilerin yabancılarla ilgili duruş ve tavır alışları hakkında bir fikir verecektir. Bir tarafta Kudüs'ü ve mabedi yerle bir edip Yahudileri sürgüne gönderen Nebukadnezar; diğer tarafta Yahudilerin sürgünden anayurtlarına dönüş izni veren, mabedi ve şehri yeniden inşa edilmesini sağlayan Koreş yer almaktadır. Yahudi inancına göre, iki kral da aslında Yahve'nin Yahudilerle ilgili planını gerçekleştiren birer elçisidir: Birisi Yahve'nin emriyle Yahudileri işledikleri günahlar sebebiyle cezalandırmış; diğeri de yine Yahve'nin onun ruhunu uyandırmasıyla, Yahudileri yeniden topraklarına göndermiştir.

**Anahtar Kelimeler:** Yahudilik, Babil, Nebukadnezar, Pers, Koreş.

### Abstract

This article deals with the two non-Jewish kings, Nebuchadnezzar, the Babylonian king and Cyrus, the Persian king, and their position in the Jewish literature. Evaluations about this two non-Jewish kings in the Jewish texts provides us an opinion with regard to the Jewish attitude and manner against foreigners. The text refers that Nebuchadnezzar destroyed Jerusalem and its temple, and drove Jews into exile. On the other hand, Cyrus permitted them to return back to their home and rebuild the city and the temple. Despite these two different approach to them, in line with Jewish faith, both kings were regarded the Yahve's envoys who performed his plans regarding Jewish people. To this understanding, the former punished Jewish people with a command by Yahve because of their sins. In contrast, the latter allowed them to return back to their homes by the permission of Yahve because of waking His spirit up.

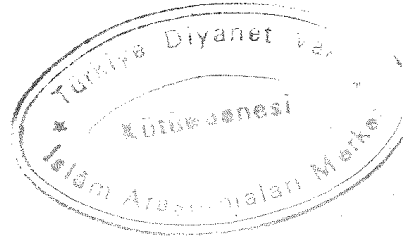
**Key Words:** Judaism, Babylon, Nebuchadnezzar, Persia, Cyrus.

### Giriş

Nebukadnezar ve Koreş isimleri, Yahudilerin zihninde tarihsel iki kimlik olmaktan öte farklı çağrışımlar yapmaktadır. Birincisi, Kudüs'ü ve meşhur Süleyman mabedini yerle bir eden ve Yahudileri sürgüne gönderen zalim ve acımasız bir kral olarak olumsuz telakki edilirken; ikincisi, sürgündeki Yahudilerin tekrar anayurtlarına dönmelerine, mabedi ve şehri yeniden inşa etmelerine izin veren bir kral olarak müspet değerlendirilmektedir. Yahudiler açısından her iki kral da, aslında yabancı olmak noktasında eşittir. Her iki kralın Yahudi kaynaklarında ortak olan bir konumları

MADDE YAYINLANDIKTAN  
SONRA BELİRLİ ZAMAN

DL356



23 TEM 2007

\* C.Ü. İlahiyat Fakültesi Dinler Tarihi Anabilim Dalı (akurt@cumhuriyet.edu.tr).



Buchnummer  
 Samuel LÖWINGER

## NEBUCHADNEZZAR'S DREAM IN THE BOOK OF DANIEL

### I.

In the 19th century the prevalent view of Biblical scholars was that the author of the Book of Daniel had lived in the period of the Maccabaeans and disclosed to his reader events of a remote age in the shape of prophecies.<sup>1)</sup> Most of them, however, stressed that the author had not intended to mystify his reader but only used a poetical mode of expression peculiar of his time.<sup>2)</sup> But as soon as they set out from this point of view to expound the details of the text they met with considerable difficulties, especially in chapters 1—6. After the difficulties having been discerned the view became predominant that the first part of the book, i. e. the Aramaic chapters, can not be attributed to any author living in the Maccabean period but we have probably to do with the adaptation of some more ancient matter.<sup>3)</sup>

<sup>1)</sup> There were authors already at the beginning of the 19th century who advocated the authenticity of the book, especially Hengstenberg, *Die Authentizität des Daniels und die Integrität des Secharja* (Berlin 1831); for others see Steuernagel, *Einleitung* (Tübingen 1912), p. 140. From among modern authors we mention Ch. Boutflower, *In and around the Book of Daniel* (London 1913); cf. also Baumgartner, *Neues keilinschriftliches Material zum Buche Daniel?* (ZAW XIV, 1926), pp. 38—56.

<sup>2)</sup> See Eichhorn, *Einleitung in das Alte Testament*, p. 210; H. Junker, *Untersuchungen über literarische und exegetische Probleme des Buches Daniel* (Bonn 1932), *Einleitung* 1.

<sup>3)</sup> Cf. Haller, *Das Judentum (Die Schriften des Alten Testaments)*, Göttingen 1925), 272: "In dieses Buch aber hat der Verfasser eine Reihe aramäisch geschriebener Legenden aufgenommen, die aus früherer Zeit stammen (Kap. 1—6)." *Ibid.* p. 273: "Diese Annahme, dass im Buche Daniel eine ältere aramäische Legendensammlung (Kap. 1—6) samt visionärem Anhang (Kap. 7) und eine jüngere hebräische Visionensamm-

Edited by Samuel LÖWINGER  
 Joseph SOMOGYI

IGNACE GOLDZHER

Memorial Volume part-I, Budapest-1948, s. 336-352. IRCICA: 22246/I

There is no uniformity in the views on the age of the origin of these chapters. Most of the adherents to the critical school cautiously but explicitly endeavour to approach it to the age alluded to in the text.

Of the chapters referred to the most important is chapter 2 for it contains comparatively the fewest miraculous elements. Instead, it is the adaptation of historical matter, the appearance already in this chapter of the idea of the four subsequent kingdoms which will be followed by the fifth, the kingdom of God.

The idea of the four, respectively five, subsequent "kingdoms" or "realms" is contained in verses 29—45. The first of them is interpreted in verses 37—38 as Nebuchadnezzar's kingdom, i. e. Babylon, and the fifth in verse 44 as the Messianic kingdom. The three kingdoms in between were identified by some authorities<sup>4)</sup> on the basis of the later chapters of the book as follows: the second was Media (7:5; 8:3, 20), the third Persia (7:6; 8:3—20; 11:2), and the fourth Javan (7:7 ff., 23—25; 8:5—14, 21—26; 11:3—45.)<sup>5)</sup>

The identity of the fourth kingdom with the Greek rule was considered to be established by the text which divides it into two parts, and, consequently, would imply the antagonism of the Ptolemies and the Seleucids. This hypothesis would be supported by the phrase מתערבין

AGUS  
 WABER  
 BUBER  
 lung (Kap. 8—12) zusammengefügt worden seien, erklärt auch am einfachsten die auffallende *Zweisprachigkeit* des Buches. More recently, there are authors who place also parts of the later chapters in the times preceding the Maccabean period; thus ZAW, LVI, 1938, p. 143, and St. Szydelski, *De recto sensu vaticinii Danielis 70 hebdomadam (Dan. IX, 24—27) in Collectanea Theologica* 19 (1938), pp. 59—114, where we read: "Dan. 9 gehört zu den ältesten Bestandteilen des Buches, die auf Daniel selbst zurückgehen und darf daher nicht nach den makkabäischen Partien erklärt werden. Das richtige Verständnis der 70 Wochen ist daher auch das messianische, nicht das makkabäische."

<sup>4)</sup> Thus Marti, *Das Buch Daniel* (KHC, Tübingen-Leipzig 1901), chapter XI.

<sup>5)</sup> According to others: 1. Babylon, 2. Media-Persia, 3. Javan, 4. Rome. For the different views on this point cf. H. H. Rowley, *Darius the Mede and the Four World Empires in the Book of Daniel* (Cardiff 1935), pp. 6—8.

Dr. Károlyi Dr. Károlyi  
 Dr. Károlyi Dr. Károlyi  
 Dr. Károlyi Dr. Károlyi

# تراثنا

## نهاية الأرب

Buhunnasr - 153-170 في  
فنونه الأدب

تأليف  
شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النوري

Türkiye Diyanet Vakfı  
İslâm Ansiklopedisi  
Kay: 6955-14  
Tasvir No: 297.91  
Nüv.N

٧٣٣-٦٧٧ هـ

الجزء الرابع عشر

نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب  
مع استدراقات وفهارس جامعة

وزارة الثقافة والإرشاد القومي  
المؤسسة المصرية العامة  
للتأليف والترجمة والطباعة والنشر

قال: وجعل مختصر من بقي من بني إسرائيل ثلاث فرق، فثلثا أقر بالشام، وثلثا سبي، وثلثا قتل. وذهب بأنيّة بيت المقدس وسلب حليه حتى أقدم ذلك بابل، فكانت على سبعين ألفاً ومائة ألف عجلة من حلي. فذلك قوله تعالى: ﴿ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا \* فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ ﴾ يعني مختصر وأصحابه ﴿ بَخَّاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ﴾ فهذه الواقعة الأولى التي أنزلها الله على بني إسرائيل لاختلافهم وظلمهم. ولنصل هذا الفصل بجزء مختصر.

ذكر خبر مختصر وأبداً أمره وكيف ملك

يقال في اسمه: مختصر (بتشديد الصاد وإسكانها) ويقال فيه: مختصر. وقد اختلف في أمره، فقل قوم: إنه ملك الدنيا أجمع. وقال آخرون: بل ملك بابل وما أقتنحه. وقال قوم: إنما كان مرزباناً للهراسف الفارسي. وقال قوم: كان أصله من أبناء الملوك، وقيل: بل كان من الفقراء. وسند ذكر إن شاء الله تعالى ما تقف عليه من ذلك. فمن ذلك ما رواه أبو إسحاق العجلي في تفسيره قوله عز وجل: ﴿ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ ... ﴾ الآيات بسند رفعه إلى سعيد بن جبير قال: كان رجل من بني إسرائيل يقرأ التوراة، حتى إذا بلغ «بعثنا عليكم عباداً لنا أولى بأس شديد» بكى وفاضت عيناه ثم أطبق المصحف وقال: أي رب أرني هذا الرجل الذي جعلت هلاك بني إسرائيل على يديه؟ فأرني

فلما رأى ذلك إرميا صاح وشق ثيابه ونبذ الرماد على رأسه وقال: يا ملك السموات والأرض، أين ميعادك الذي وعدتني! فتودى: إنه لم يصبهم الذي أصابهم إلا بقيتك ودعائك، فاستيقن إرميا أنها قتياله، وأن ذلك السائل كان رسول ربه. فطار إرميا حتى خالط الوحوش، ودخل مختصر وجنوده بيت المقدس ووطئ الشام وقتل بني إسرائيل حتى أفتانهم ونزح بيت المقدس؛ ثم أمر جنوده أن يملأ كل رجل منهم ترسه تراباً ثم يقذفه في بيت المقدس، فقدفوا فيه التراب حتى ملئوه؛ ثم أمرهم أن يجمعوا من كان في بلدان بيت المقدس كلهم، فجمعوا عنده كل صغير وكبير من بني إسرائيل، فأختار منهم مائة ألف صبي، وقيل سبعين ألف صبي. فلما خرجت غنائم جنده لتقدم قال له الملوك الذين كانوا معه: أيها الملك، لك غنائمها كلها، فأقسم بيننا هؤلاء الصبيان الذين اخترتهم من بني إسرائيل، فاصاب كل رجل منهم أربعة غنمة. وكان من أولئك الغلمان دانيال وحنايا وعزارييا وميشائيل، وسبعة آلاف من أهل بيت داود عليه السلام، وأحد عشر ألفاً من سبط يوسف ابن يعقوب، وأخيه بنيامين عليه السلام، وثمانية آلاف من سبط أشرس بن يعقوب؛ وأربعة عشر ألفاً من سبط ريبلون بن يعقوب وفتالي بن يعقوب، وأربعة آلاف من سبط يهوذا بن يعقوب، وأربعة آلاف من سبط روبيل ولأوي آبي يعقوب، ومن بقي من بني إسرائيل.

- (١) في الكتاب المقدس (ج ٢ ص ٦٢٥): «حنايا... عزارييا». وراجع ما كتبه عنهم الدكتور جورج بوست في قاموس الكتاب المقدس.
- (٢) في الكتاب المقدس (ج ١ ص ٥٠): «أشير».
- (٣) في الكتاب المقدس (ج ١ ص ٥٠): «زبولون».
- (٤) كتاب في الكتاب المقدس (ج ١ ص ٨٦): «ورد في الأصول بحروف مبهمة».
- (٥) في الكتاب المقدس (ج ١ ص ٥٠): «رأوبين».

(١) في العلي: «يختصر سائر بني إسرائيل».  
(٢) سورة الإسراء آية ٤٤.  
(٣) ويقال له أيضاً: «نوح نصر» و«نيسوك نصر». (راجع تاريخ المشرق للمسعودي ص ١١٣ وكتاب المقدس ج ١ ص ٦٤٩).

## نهاية الأرب

فنونه الأدب

تأليف Bukhunnasr

Dia iqtisadiah M. 87 شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري 169-158

Türkiye İhtisat ve İstatistik Bakanlığı

5722-677

Kayıt No. : 6959-15

asıl No. : 297.91

السفر الخامس عشر

نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب

مع استدراقات وفهارس جامعة

وزارة الثقافة والإرشاد القومي  
المؤسسة المصرية العامة  
للتأليف والترجمة والطباعة والنشر

المقدس فأخذ المدينة عنوة وقتل المقاتلة وسبي الذرية وهرب الباقون إلى مصر، فكتب بختنصر إلى ملك مصر: أن عبيدا لي هربوا مني إليك فسرّحهم إلى وإلا غزوتك وأوطأت خيل بلادك، فكتب إليه ملك مصر: إنهم ليسوا عبيدك، ولكنهم الأحرار أبناء الأحرار، وأمتنع من إنفاذهم إليه، فغزاه بختنصر وقتله وسبي أهل مصر، ثم سار في أرض المغرب حتى بلغ أقصى نواحيها.

قال صاحب كتاب تجارب الأمم: وقد حكى أهل التوراة وغيرهم في أمر بختنصر أفعوالا مختلفة، فذكروا منها: أن بختنصر لما خرب بيت المقدس أمر جنوده أن يملأ كل رجل منهم رأسه ترابا ثم يقذفه في بيت المقدس، فقفوا فيه من التراب ما ملأه. قال: ولما أنصرف إلى بابل اجتمع معه سببايا بيت المقدس من بني إسرائيل وغيرهم، فاختر منهم سبعين ألف صبي، فلما فرق الغنائم على جنوده سألوه أن يقسم فيهم الصبيان، فقسمهم في الملوك منهم، فأصاب كل رجل منهم أربعة، وكان من أولئك الغلبة الذين سباهم، دانيال النبي وحنين ومنشاييل، وسبعة آلاف من أهل بيت داود، وأحد عشر ألفا من سبط بئر بن يعقوب. ثم غزا بختنصر العرب، وذلك في زمن معد بن عدنان.

قال: وكانت مدة غلبة بختنصر إلى أن مات أربعين سنة، ثم قام ابن له يقال له أوغروذ ثم [هلك، وملك مكانه ابن له يقال له] بختنصر، وذلك في زمن بهمن، فلم يرض بهمن أمره فعزله وملك مكانه كيرش، وتقدم إليه بهمن أن يرفق ببني إسرائيل ويمكّنهم من النزول حيث سألوا، أو الرجوع إلى أرضهم، وأن يولى

(١) في تاريخ الطبري: «أربادوخ».

(٢) التكملة من تاريخ الطبري. وفي نسخة (١) هكذا: «ثم بن بختنصر». وفي نسخة (ب):

«ثم ابن يقال له بختنصر».

أصبهيدا ما بين الأهواز إلى أرض الروم، من غربي الفرات. وسنذكر أخباره إذا انتهت أخبار لهراسف.

قال: وكان لهراسف بعيد الهمة، طويل الفكرة، شديد القمع للملوك المحيطة لإيران شهر. وكانت ملوك الروم والمغرب والهند يؤدون إليه إتاوة معلومة في كل سنة، ويقترنون له أنه ملك الملوك هيبه له، واستمر في الملك إلى أن كبرت سنه وأحس بالضعف فاعتزل الملك ونصب ابنه بشناسف. وكان ملكه فيما ذكر مائة وعشرين سنة.

## ذكر أخبار بختنصر

ويقال في اسمه بالفارسية بختنصره، وكان مرزباناً للهراسف، ومعنى المرزبان أنه ملك على ربع من أرباع المملكة. وقد قدما أن الملك لهراسف كان قد جعله أصبهيدا ما بين الأهواز إلى أرض الروم. قال: فسار حتى أتى دمشق فصالحه أهلها، ووجه قائدا له فأتى بيت المقدس فصالح ملك بني إسرائيل، وهو رجل من بني داود النبي عليه السلام، وأخذ منه رهائن وأنصرف. فلما بلغ طبرية وشب بنو إسرائيل على ملكهم فقتلوه وقالوا له: إنك هادنت أهل الكفر وخذلتنا واستمدتوا للقتال، فكان عاقبة ذلك أن قائد بختنصر — لما بلغه ما كان من بني إسرائيل — كتب إليه يخبره بقتلهم ملكهم، فأجابه بختنصر أن يقيم بموضعه حتى يوافيه، وأمره بضرب أعناق الرهائن الذين معه. وسار بختنصر حتى أتى بيت

(١) كتابي تاريخ الطبري. وفي غرر أخبار ملوك الفرس: «بشاسف» وفي نسخة (أ)، ب:

«بشاسف».

(٢) هكذا في تاريخ الطبري: (ص ٦٥٥ من القسم الأول) وغرر أخبار الفرس وسيرهم للتالي

(ص ٤٤ طبع باريس). وفي نسخة (١) هكذا «تحت زسي» وفي نسخة (ب) «تحت زسي».

DiA  
Tasard

# فُوحٌ مِصرَ وأخبارها

تأليف

أبي القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الحكيم

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi İstanbul	
Kayıt No. :	9981
Tasnif No. :	962 AED.F

يطلب من مكتبة الشئى بغداد

## ذكر دخول بخت نصر مصر

قال ثر توفى لقلس واستخلف ابنه قومس<sup>1</sup> بن لقلس فملكهم دهرًا فلما قدم  
بُخْتَ نصر بيت المقدس كما حدثنا وثيمة بن موسى وغيره (116) وظهر على بني  
اسرائيل وسبام وخرج بهم الى أرض<sup>2</sup> بلبل اقم لرميا<sup>3</sup> بليليا<sup>4</sup> وفي خراب ينوح عليها  
ويبكي فاجتمع الى ارميا بقايا من بني اسرائيل كانوا متفرقين حين بلغهم مقامه بليليا<sup>5</sup>  
فقال لهم ارميا اقيموا بنا في أرضنا لنستغفر<sup>6</sup> الله ونتوب اليه لعله يتوب علينا فقالوا  
إنا نخاف ان يسمع بنا بخت نصر فيبيعت الينا ونحن شرنة قليلون ولكننا نذهب  
الى ملك مصر فنستجير به وندخل في نيمته فقال لهم ارميا لعله عز وجل أوفى  
الذمم لكم ولا يسعكم أمان احد من الارض لمن أخافكم فتطلق اولئك النفر<sup>7</sup> من  
بني اسرائيل الى قومس<sup>8</sup> بن لقلس واعتصموا به لما يعلمون من منعته وشكوا اليه  
شأنهم فقال انتم في نيمي فأرسل اليه بخت نصر<sup>9</sup> لئن لي قبلك عبيدًا أبقوا مني  
فلعبت بهم التي فكتب اليه قومس ما<sup>10</sup> بعبيدك<sup>11</sup> اهل النبو والكتاب وابناء الاحرار  
اعتديت عليهم وظلمتم<sup>12</sup> فحلف بخت نصر لئن لم يردنم ليغزون<sup>13</sup> بلادنا<sup>14</sup> والحقا<sup>15</sup>  
جميعا وأوحى الله الى ارميا اني مظهر بخت نصر على هذا الملك الذي اتخذوه  
حرزًا<sup>16</sup> وإنهم لو اطاعوا امرك<sup>17</sup> تطبقت عليهم السماء والارض لجعلت لهم من بينهما  
مخرجًا وانى أقسم بعزقي لأعلمنكم انه ليس لهم مخلص ولا ملجأ الا طلعتي واتبع  
امري فلما سمع بذلك ارميا رحم وادر اليهم فقال لمن<sup>18</sup> تطيعوني اسركم بخت نصر  
وتكلم<sup>19</sup> وآية ذلك اني رأيت موضع سريره الذي يضعه بعد ما يظهر<sup>20</sup> مصر ويلكها<sup>21</sup>  
ثر عمد فدخلن اربعة اجبار في الموضع الذي يضع فيه بخت نصر سريره<sup>22</sup> وكل يقع كل  
ثمة من سريره على حجر منها فلجوا في رأيم فسار بخت نصر الى قومس بن لقلس<sup>23</sup>  
ملك مصر فقتله سنة ثر ظفر<sup>24</sup> بخت نصر فقتل قومس وسبى جميع اهل مصر  
وقتل من قتل فلما اراد قتله من اسر منهم وضع له سريره في الموضع الذي وصف

1) قومس D. 2) B om. 3) أرميا A. 4) نستغفر B. 5) قومس B. 6) بلبل بليليا B. 7) بلبل بليليا B. 8) بلبل بليليا B. 9) بلبل بليليا B. 10) بلبل بليليا B. 11) بلبل بليليا B. 12) بلبل بليليا B. 13) بلبل بليليا B. 14) بلبل بليليا B. 15) بلبل بليليا B. 16) بلبل بليليا B. 17) بلبل بليليا B. 18) بلبل بليليا B. 19) بلبل بليليا B. 20) بلبل بليليا B. 21) بلبل بليليا B. 22) بلبل بليليا B. 23) بلبل بليليا B. 24) بلبل بليليا B.

9  
كديابكم والبسوق نيبا ككتابكم ففعلوا وكان في المدينة ابن لبعض ملككم قد ساءت  
حالته فتاه القرموس<sup>1</sup> فسأله القمام ملك ابيه وطلبه فقال ليس يخرج هذا يريد الملك  
من مدينة منف فقال انا أخرجه لك وجمع له مالا ثر أقبل انقروسي<sup>2</sup> حتى دخل  
على بيته فأخبره ان عنده علم ما سأل عنه فقال له أخبرني كم عدد نجوم السماء  
فأخرج انقروسي<sup>3</sup> جرابًا من رمل<sup>4</sup> كان معه فنثره بين يديه وقال له مثل عدد هذا  
قال وما يدريك قال من يبعده قال فكم مقدار ما تستحق الشمس<sup>5</sup> كل يوم  
على ابن آدم قال قيراطًا لأن العامل يعمل بيومه<sup>6</sup> الى الليل فيأخذ ذلك في أجرته  
قال فما يفعل الله عز وجل كل يوم قال له أريك ذلك غدا فخرج معه حتى أوقفه  
على احد وزرائه الذي أفضده انقروسي<sup>7</sup> مكانه فقال له يفعل الله عز وجل كل يوم  
ان يذل قوما ويعز قوما ويحييت قوما ومن ذلك ان هذا وزير من وزراءك قاعدًا  
يعمل على قرموس وأنا صاحب قرموس على دابة من دواب الملوك وعلى لباس من  
لباسهم أو كما قال له وأن<sup>8</sup> فلان بن فلان قد أغلق عليك مدينة منف فرجع  
مبادرًا فاذا مدينة منف قد أغلقت ووثبوا مع الغلام على بولة فخلعوه فوسوس فكان  
يقعد على باب مدينة منف بوسوس<sup>9</sup> ويهدى فذلك قول القبط إذا كلف احدكم  
بما لا يريد قال شجناك<sup>10</sup> من بولة يريد بذلك الملك لوسوسته. والله اعلم<sup>11</sup>

15  
قال ثر رجع الى حديث عثمان وغيره قال ثر استخلف مريوس بن بولة فملكهم  
زمانًا ثر توفى واستخلف ابنه قرفور<sup>12</sup> بن مريوس فملكهم سنتين سنة ثر توفى  
واستخلف اخاه لقلس بن مريوس. وكان كلما انهدم من ذلك البربا الذي فيه الصور  
شيء لم يقدر احد على إصلاحه الا تلك العجوز وولدها وولدها وكانوا اهل  
بيت لا يعرف ذلك غيرهم فانقطع اهل ذلك البيت<sup>13</sup> وانهدم من البربا موضع في زمان  
20  
لقلس بن مريوس فلم يقدر احد على إصلاحه ومعرفة عامه<sup>14</sup> وبقي على حاله  
وانقطع ما كانوا يقهرون به الناس ويقوا كغيرهم إلا ان الجعج كثير والمال عندهم<sup>15</sup>

1) صاحب القرموس. 2) ABC. 3) القرموس. 4) جرابًا C. 5) القرموس. 6) عن B. 7) القرموس. 8) في C+. 9) الرمل AD. 10) سنجاك C. 11) القرموس. 12) بلبل بليليا B. 13) بلبل بليليا B. 14) بلبل بليليا B. 15) بلبل بليليا B.